

انقلاب اول

دودمان "مانچو" در اواخر قرن نوزدهم برچیده شده و در سال ۱۹۱۲ جای خود را به جمهوری ای به رهبری "سون یات سن" بخشید. سون هم چون اغلب تحصیل کرده های چین تحصیلات خود را در خارج از کشور کرده بود. او خواهان آوردن چین به قرن بیستم بود و برای این منظور می خواست از ساختارهای عقیدتی و سیاسی غربی پیروی کند. او کلاً یک میانه رو، دموکرات و ملی گرا بود که سلطه خارجی را بر چین نمی توانست بپذیرد. همپای او، "یوان شیه - کای" رئیس سابق فرماندهی ارتش سلطنتی بود که با جمهوری خواهان، به منظور کسب مقام "اولین رئیس جمهور کشور" معامله کرده بود و از آن جایی که او یک قدرت واقعی بشمار می آمد، این مقام نیز به او واگذار گردید.

مجلس این جمهوری به فساد و تباهی بسیار کشیده شده بود و اعضای آن تماماً یک مشغله ذهنی داشتند و آن پر کردن جیب های خود بود. یوان به زودی چهره واقعی خود را نشان داد: ایجاد امپراطوری دیگری که این بار خود او در رأسش باشد. اما یوان با توجه به زیر پا گذاشتن قانون اساسی ای که جمهوری خواهان تهیه کرده بودند، نمی توانست چنین امپراطوری ای را بوجود آورده و حفظ کند. در این شرایط، نظامیان دیگری از اطراف و اکناف چین، موقعیت را مناسب اپوزیسیون آماده دیدند. البته این

افراد هر کدام از دست نشاندگان قدرت های خارجی مختلف بودند و قدرت های خارجی نیز در این دوران از سیاست "تفرقه انداز و حکومت کن" بهره می جستند.

تحت چنین شرایطی و در سال ۱۹۲۱، یک حزب کمونیستی کوچک به رهبری "چن تو-سیو" که بنیانگذار جنبش ۴ ماه مه بود، از روشنفکران کشور ایجاد گردید.

این گروه کوچک از روشنفکران، در ظرف چند سال تبدیل به یک جنبش کارگری قدرتمند گردید و اهداف آن این بود که یک انقلاب ملی دموکراتیک نموده و "طبقه کارگر را سازماندهی، زمینه را برای دیکتاتوری کارگری و دهقانی آماده، مالکیت خصوصی را برچیده و تدریجاً به سوی یک جامعه کمونیستی" سوق یابد. علاوه بر این ها، "حزب کمونیست چین" چند هدف دیگر را نیز دنبال می کرد. از جمله "از میان برداشتن باند ارتش و برقراری آرامش داخلی... برچیدن ستم وارد از جانب امپریالیزم جهانی و استقلال کامل ملت چین [که شامل حق خودمختاری برای اقلیت های ملی چین، مانند تبت، می گردید]... قوانین حامی کارگران، دهقانان و زنان..." (اقتباس از مانیفست کنگره ملی دوم، ژوئیه ۱۹۲۲).

لذا برخی از اهداف در این جا بین ملی گرایان و کمونیست ها مشترک گردید و زمینه را برای کار مشترک زیر نظر "بین الملل کمونیستی" آماده نمود.

آینده روسیه کارگری بعد از انقلاب خواهی خواهی به برچیده شدن نظام سرمایه داری در اروپا و آمریکا وابسته بود. لنین و تروتسکی نیز بر این تأکید داشتند که اتحاد جماهیر شوروی نوپا نیاز به انقلاب در کشورهای

سرمایه داری پیشرفته را دارد. البته این گونه انقلابات می بایستی به دست کارگران آن کشورها به انجام می رسید. بین الملل سوم (کمینترن) نیز برای همین به وجود آمد تا احزاب انقلابی آن کشورها را حمایت و یاری کند و در عین حال در خط مشی سیاسی نظام های انقلابی نوپا رهنما باشد.

دومین کنگره بین الملل که در سال ۱۹۲۰ در پتروگراد برگزار گردید، خطاب به کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و به منظور گسترش انقلاب در کشورهای غربی بود. لندن در آن جا ابراز داشت که اگر بریتانیا بازار خود را در چین، آفریقا و هند از دست بدهد، نظام حاکم در بریتانیا سرنگون خواهد شد، زیرا که نظام سرمایه داری با کشیدن شیره مردم کشورهای مستعمره و بردن سودهای کلان از آن طریق است که می تواند طبقه کارگر کشور خود را آرام نگه دارد. با بسته شدن در بازار کشورهای مستعمره به روی نظام سرمایه داری است که این نظام مجبور می شود فشار را بر طبقه کارگر خود وارد آورده و نهایتاً خود را سرنگون کند.

نخستین وظیفه احزاب کارگری کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بنابر این، این بود که امپریالیزم را از کشور خود بیرون برانند. تزه های کنگره دوم به نام "مسائل ملی و مستعمراتی" در رابطه با همین امر تحریر گردید. این تزه ها البته به مسائل عمیق تری نیز پرداخته و به جوانب مختلف انقلابات سوسیالیستی در کشورهای مستعمره نیز می پردازد. از جمله به روابط پرولتاریا با احزاب کارگری و دهقانان. در این تزه ها ماهیت انقلابات ضدامپریالیستی ناسیونالیستی عموماً به ماهیتی شبه به انقلابات بورژوایی در دموکراسی های غربی تشبیه شده و در نتیجه نقش حزب کارگری نیز شبیه نقش نیروهای ناسیونالیست انقلابی ارزیابی گردیده است؛ با این تفاوت که در

آن استقلال طبقاتی محفوظ می ماند. اگر چه ملی گرایان، انقلابیوی برعلیه امپریالیزم می باشند، اما ماهیتی ضدانقلابی برای طبقه کارگر دارند. لذا این وظیفه کمونیست ها است که هرگونه ابهامی را از ماهیت ملی گرایان و انقلابات ناسیونالیستی برچیده و از غرق شدن احزاب کمونیستی در مبارزات ملی گرایانه جلوگیری نمایند. بنابراین، "اگرچه ممکن است که بین الملل کمونیستی به طور موقت با جریانات بورژوا-دموکرات کشورهای مستعمره و عقب افتاده متحد شود، ولی نمی تواند در آن ها تنیده شده و از این طریق جلوی جنبش های کارگری این کشورها را هر چند هم که ابتدایی باشد، بگیرد."

در این تزاها دو گروه انقلابی اصلی مشخص گردیده شده: یکی دهقانی - کارگری که توده های تحت خفقان را تشکیل می دهند، دیگری قشر متوسط تحصیل کرده که ماده مستعد "روح شورشی" است. "سلطه خارجی (بر ابعاد مختلف اقتصادی و اجتماعی) مانع از رشد آزاد نیروهای اجتماعی گردیده و لذا متلاشی کردن و از بین بردن آن، اولین قدم در راه انقلاب، برای کشورهای مستعمره به شمار می آید. بنابر این، قدم در راه سرنگونی قدرت های خارجی در این کشورها، الزاماً به معنای پذیرفتن ارزش های بورژوازی ملی آن ها نیست، بلکه گشایشی است در راه به ثمر رساندن جنبش های کارگری."

بنابر این، "مهم ترین و اساسی ترین وظیفه در این مقطع تشکیل احزاب کمونیستی است که قادر باشد کارگران و دهقانان را سازماندهی کرده و به سوی انقلاب رهبری کند... این گونه احزاب می بایستی با بورژوازی ملی همکاری کند. اما همواره برعلیه... کنترل آن ها مبارزه و در جهت رشد آگاهی طبقاتی توده های کارگر در این مستعمرات کمک نماید."

و بالاخره این تزاها با ملاحظاتی در رابطه با انقلاب مداوم نوشته شده است. مسأله بر سر این نیست که آیا ابتدا باید یک "مرحله" سرمایه داری را گذراند و سپس انقلاب کرد یا نه، بلکه مسأله بر سر رهبری جنبش های انقلابی است. "قدرت واقعی جنبش آزادی بخش در مستعمرات، دیگر صرفاً نهفته در دموکراسی بورژوازی ملی نیست. در اغلب مستعمرات نقداً احزاب انقلابی سازماندهی شده وجود دارند که می کوشند تا با توده های کارگر رابطه ایجاد کنند. رابطه "بین الملل کمونیستی" با جنبش انقلابی در مستعمرات، می باید از طریق این احزاب و گروه ها به وجود آید، زیرا که آن ها پیشروی کارگری طبقه کارگر کشور خود هستند. امروزه آن ها جریانات کوچکی هستند، اما حامل اهداف توده ها می باشند و در نتیجه، توده ها آن ها را تا به ثمر رساندن انقلاب همراهی خواهند کرد. احزاب کمونیست کشورهای مختلف امپریالیستی می باید به طور عمومی در پیوند با این احزاب کارگری در مستعمرات کار کرده و آن ها را از نظر روحی و مادی حمایت و تأمین کنند.

"انقلاباتی که در مستعمرات به وقوع می پیوندند، الزاماً در مراحل اول انقلابات کمونیستی نیستند. اما اگر موقعیت چنین باشد که رهبری این انقلابات در دست پیشروی کارگری کمونیست قرار گیرد، توده های انقلابی به گمراهی کشیده نشده و در عوض به موفقیت های بزرگی در دوره های پیشرفت در زمینه های تجربی انقلاب، دست می یابند. در حقیقت، این اشتباه بزرگی خواهد بود، چنان چه برای رفع مسائل ارضی در کشورهای آسیایی، بخواهیم از اصول کمونیستی خالص استفاده کنیم. در مراحل ابتدایی انقلاب در این کشورها، برنامه ای باید داشت که شامل رفورم های خرده بورژوایی، مانند تقسیم اراضی هم باشد. اما این باز به این معنی نیست که رهبری انقلابی از

این طریق تسلیم بورژواهای دموکرات گردد. برعکس، احزاب کارگری باید با تبلیغات شدید و سیستماتیک نظرات شورایی، امکان ایجاد شوراهای کارگری و دهقانی را مهیا سازند. این شوراها در نهایت با جمهوری های شورایی همکاری نموده و بالاخره وسیله سرنگونی نظام سرمایه داری در سطح جهانی خواهند شد.

اما حقیقت این است که رهبری انقلاب تسلیم بورژوا دموکرات ها گردید. زمانی که استالین به قدرت رسید، این خط مشی سیاسی که می توانست یک جبهه متحد را در ضمن حفظ "استقلال" مهیا سازد، برای حزب کمونیست، تبدیل به اصولی برای اوراق بایگانی شده گشت، با وجود این که در آن زمان موقعیت چین تغییر کرده و به این همکاری و اتحاد نیاز داشت. توافق هایی که در جبهه متحد با "سون یات سن" برای حفظ مواضع سون صورت پذیرفت، در جهت درستی بودند. حزب کمونیست چین نیروی کوچکی بود، اما اوضاع تغییر کرد و این تغییر به سرعت انجام گرفت.

الیزابت میل وارد

ترجمه: سارا قاضی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharzarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴